

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

احمد آزادی جو  
۰۶ سپتمبر ۲۰۱۹

## بریتانیای پسا ترزا می کجا خواهد ایستاد؟

تاریخ تکرار می شود و هر بار به صورت تراژیدی



کارل مارکس در جلد دوم سه گانه تاریخی نبرد طبقاتی در فرانسه، یعنی هجدهم برومر می نویسد: «هگل درجائی می گوید که تمام وقایع بزرگ و شخصیت های تاریخی دوبار ظاهر می شوند. او فراموش می کند که اضافه کند بار اول به صورت تراژیدی و بار دوم به صورت کمدی؛ یکبار در قامت اسطوره و بار دوم به شکل دلک». اما حال با گذشت صد و شصت و هشت سال پس از انتشار این کتاب باید گفت که تاریخ همواره به صورت تراژیدی تکرار می شود، تراژیدی که تنها با وقوع انقلاب جهانی سوسیالیستی به سمت پایان خواهد رفت. سرمایه داری تا آخرین دم حیات بی وقفه تلاش می کند که با استفاده از شیوه های گوناگون امتیازات از دست رفته را دوباره بازیابی نموده و با دست یازیدن به ادعاهای ترقی خواهانه پویشالی خود را دموکراتیک و متعارف برای تمامی ادوار تاریخی معرفی نماید.

امروزه عرصه سیاست جهانی، حداقل در ظاهر، صحنه روی کار آمدن دلک هائی است که سعی می کنند خود را در قالب قهرمانان اسطورهئی معرفی نمایند. آنان در هیبت ناجی توده های مردم ظاهر می شوند و عمدتاً با تکیه بر شعارها و برنامه های پوپولیستی، و با حمایت های بی حد و حصر غول های سرمایه داری براریکه قدرت می نشینند. ما شاهد نخستین دور این ماجرا در امریکا پس از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ بودیم؛ و پس از آن نیز

تسری این پدیده به برزیل، اوکراین و سرانجام در صحنه سیاسی انگلستان، همه‌گیری این تلاش نوین سرمایه داری در عرصه سیاست بین‌المللی فعلی را گوشزد می‌کند؛ اگرچه هر یک از اینان ویژگی‌های خاص خود را دارند. تغییرات قابل توجهی که اینک در عرصه سیاست بین‌المللی اتفاق می‌افتد، پیوندی جدائی ناپذیر با بحران جهانی سرمایه داری دارد. تشنج‌های سیاسی موجود در اقصا نقاط جهان بیانگر تشنج و بحران حاکمیت سرمایه است. وقوع دوباره بحران در دهه ۷۰، مانند بحرانی که در سال‌های دهه ۳۰ اروپا و آمریکا را در خود فرو بلعید و تنها به مدد جنگ جهانی دوم توانست دوباره در کالبدی نو احیاء و شکوفا شود، حاکی از سترون بودن مناسبات موجود در جامعه کاپیتالیستی می‌باشد. اگر در گذشته جنگ راهگشای بحران بود، اینبار سیاست‌های نئولیبرالیستی بود که به عنوان پاسخ به رکود اقتصادی مردم فزاینده سرمایه داری، توسط امپریالیسم آمریکا و همپالگی‌هایش تبلیغ می‌شد. مثال روشن چنین سیاستی را می‌توان در دوره ریگان مشاهده نمود. اقتصاد بحران‌زده ایالات متحده که در دوره ریاست جمهوری ریگان نیازمند محرکی قدرتمند بود، در ابتداء به افزایش هزینه‌های نظامی و کاهش مالیات روی آورد و سپس به گونه‌ای بنیانی تر کاهش بلند مدت نرخ بهره را در پیش گرفت؛ که بنا به نظریه پل سوئیزی انباشت سرمایه از طریق گسترش وسیع وام و بدهی و فرایند مالی سازی را به دنبال داشت. نتیجه این اقدام رشد اقتصادی حساب‌گونه‌ای بود که تا دوره ریاست جمهوری کلینتون و جرج بوش دوام آورد. اما به ناگهان این حساب در طی دوساله ۲۰۰۷-۲۰۰۹ ترکیب تریلیون‌ها دلار سرمایه ملی برای حفظ و نجات مؤسسه‌های مالی نکول‌کننده و شرکت‌های غیرمالی با بدهی سنگین، به صندوق‌های آنان واریز شد. [۱]. به این ترتیب پس از طی چند دهه، سیاست‌های نئولیبرالیستی که در پاسخ به بحران طراحی شده بودند، سرانجام پس از شکست عظیم شرکت‌های مالی در دوره اوباما، ناکارائی خود را نشان دادند. و این سرآغاز دورانی گردید که ما آن را تحت عنوان «بحران بی‌پایان» می‌شناسیم؛ دوره‌ای که معیشت فرودستان جامعه بیش از پیش آماج حمله سرمایه داران قرار گرفته است.

روی آوردن به سیاست‌های شوونیستی در دهه حاضر و قدرت‌گیری دولت ترمپ در واقع واکنشی نسبت به ناکامی نئولیبرالیسم و هراس از جایگاه روبه افول امپریالیسم در طی چند دهه گذشته بوده است. این شوونیسم پیشاپیش خطوط افتراق خود را با نئولیبرال‌ها ترسیم کرده بود. آنان به دنبال راه‌های حل ملی‌گرایانه و نژاد پرستانه‌ای بودند که به زعم آنان از شدت‌گیری جنبش‌های اجتماعی در جامعه بحران زده جلوگیری خواهد نمود. اما در عمل این شوونیسم راست‌گرا حتی نمی‌تواند بخش بزرگی از جمهوری خواهان را با خود همراه سازد، چرا که آنان بدرستی تشخیص داده‌اند که مطمئناً تناقض‌های موجود در این نظریه آینده‌پسای خود آنان را به خطر انداخته و انزوای سیاسی آنان را به دنبال خواهد داشت.

نظریه شوونیستی حاکم بر سکنداران فعلی عرصه سیاست ایالات متحده، از جمله دونالد ترمپ دارای چند مؤلفه اصلی می‌باشد.

نخست، رد کامل سیاست‌های نئولیبرالیستی در غلبه بر بحران سرمایه داری از جمله جهانی‌سازی سرمایه و دیگر اقدامات امپریالیستی؛

دوم، ترویج شوونیسم و مورد حمله قرار دادن مهاجران غیر سفید پوست، مسلمانان و ...

سوم، تقویت و حمایت از جناح‌های راست شوونیستی در سراسر جهان و برقراری ارتباط با آنان؛

چهارم، تقویت میلیتاریسم آمریکائی، به عنوان مثال تخصیص بودجه ۷۰۰ میلیارد دلاری به نهاد‌های نظامی و همچنین بر سر کار آوردن سیاستمداران و نظامیان جنگ طلبی همچون جان بولتن که ساده لوحانه در صدد آمریکائی کردن تشنج‌های موجود در منطقه خاور میانه هستند.

بنابراین وبا توجه به رشد روز افزون سیاست های شوونیستی در سراسر جهان، به ویژه در ایالات متحده آمریکا، لزوم بررسی عمیق تری از چگونگی علل شکست نئولیبرالیسم و گذار به این شوونیسم از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. این بررسی موجب می گردد که بتوانیم درک بهتری از روابطه موجود میان این رخداد و بحران عمومی ساختاری در سیستم سرمایه داری متمرکز مالی جهانی و سرمایه مالی انحصاری نیز پیدا کنیم و همچنین بر لزوم این واقعیت که شوونیسم امروز، با توجه به جهت گیری های تاریخی، ساختاری و دیالکتیکی سرمایه داری چیزی بیش از نتیجه ناگزیر بحران سرمایه مالی انحصاری نمی باشد، تأکید ورزیم.

بحران امروزین سرمایه داری تنها مختص به امپریالیسم آمریکا نیست و به دنبال رویداد های پسا بحران نیز محدود به ایالات متحده نخواهد ماند. آهنگ رشد متوسط ۱/۳ درصد در ثروتمند ترین کشورهای گروه جی ۷ (G 7) شامل کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن و انگلستان به اضافه ایالات متحده در سال ۲۰۱۶ نشانگر دوره ای بلند مدت از کندی رشد می باشد. میزان متوسط آهنگ رشد اتحادیه اروپا در طول دهه گذشته ۱/۷ درصد بوده و در سال گذشته ۱/۸ درصد را تجربه کرده است، که در مقایسه با آهنگ رشد سالیانه اقتصاد ایالات متحده در دهه رکود ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹ که ۱/۳ درصد بوده، خبر از رکود در اقتصاد اتحادیه اروپا می دهد.

جناح راست شوونیستی بنا به ادعاهایشان، در صدد اند تا به چنین بحرانی خاتمه بخشند؛ اما جارو کردن تمامی چیزهایی که به جناح راست معنا می بخشد امری ناممکن به نظر می رسد و شوونیسم نیز چاره ای به جز دست یازیدن به کارهای ماجراجویانه برای حفظ اعتبار خود ندارد؛ به عنوان مثال شوونیسم امریکائی به محض تثبیت پایه های قدرت، دوقرار داد مهم را ملغی کرد؛ نخست، خروج یکجانبه از معاهده برجام که یکی از مهم ترین دستاوردهای سیاست خارجی کابینه بارک اوباما به حساب می آمد و دوم، خروج از معاهده زیست محیطی پاریس و سرانجام درگیری های اخیر در خلیج فارس. دهه حاضر، دهه اقرار بورژوازی به ناکامی های خود است. آنان قرارداد های اجتماعی را که خود مستقر کرده بودند، به هیچ گرفته و حتی آن را مانع رشد اقتصادی و اجتماعی جامعه معرفی می کنند؛ اما علی رغم همه تکذیب ها هنوز به یک قانون و قرارداد همیشگی، یعنی کسب سود بیشتر، همواره پایبند هستند. خصوصی سازی های روز افزون در مقابل با تناقضات موجود در درون دولت سرمایه داری آمریکا، اینک حتی با شتابی بیشتر، همچنان ادامه دارد. آموزش و پرورش و نظام بیمه های اجتماعی کشور روز به روز به سمت تبدیل شدن به کالا و عرضه خدمات گران قیمت حرکت می کنند، و سریع ترین اقدام شوونیسم آمریکا، علی رغم همه لافزنی ها و پروپاگاندهای تبلیغاتی اش درباره «پایان دادن به اقدامات سرمایه داری رفیق باز»، کاهش شدید مالیات شرکت ها و ثروتمندان بوده است. در اوکراین نیز ولادمیر زلنسکی در طی اقدامی مجلس را منحل کرد، چرا که معتقد بود سمپات های رئیس جمهور پیشین صحن آن را به اشغال خود در آورده اند.

ستراتژی های اقتصادی جناح راست در عرصه ملی و بین المللی بر ملی گرایی اقتصادی استوار بوده و بر چهار اصل اساسی زیرمتکی است.

- ۱- اعمال تعرفه های سنگین گمرکی بر واردات فولاد و آلومینیوم و همچنین آغاز جنگی اقتصادی با کشور چین.
- ۲- دستکاری در سیستم تعرفه بر واردات و صادرات سرمایه و کالا به منظور جذب یا بازگرداندن سرمایه از کشورهای صنعتی از طریق افزایش صادرات و کاهش واردات.
- ۳- افزایش میزان اشتغال در آمریکا به وسیله بازگشت سرمایه های مهاجر.
- ۴- تقویت کشورها و جناح های موافق آمریکا در مناطق مختلف جهان و جایگزین کردن آنان به جای نیروها و یا دولت هایی که منافع امپریالیسم را به خطر انداخته اند؛ به عنوان مثال تقویت رژیم اشغالی اسرائیل جهت حفظ فشار بر فلسطین

ولبنان، تقویت احزاب دست‌راست و شونویستی درون‌زئولا علیه دولت مادورو، تقویت کشورهای حوزه خلیج فارس نظیر عربستان سعودی و همچنین حمایت از نیروها و احزاب دست راستی موجود جهت فشار آوردن بر دولت سرمایه داری ایران.

همانگونه که در سطور فوق اشاره شد اگرچه جریان های پوپولیستی راست گرا لاف مخالفت با نئولیبرالیسم و متعارف سازی سرمایه‌داری و مهابر بحران موجود را سرمایه‌دهند اما در عمل ادامه دهنده همان سیاست‌ها می‌باشند و برنامه های نئولیبرالیستی در ماهیت خود کماکان در ساحت جهانی عملی می‌شود. همه این علائم در واقع نشانگر اقرار به ناتوانی سرمایه‌داری جهانی در حل بحران ذاتی سرمایه و عدم امکان برون‌رفت از آن در سیستم موجود می‌باشد. انگلستان در حال حاضر یکی دیگر از صحنه‌هایی است که چنین دلگمانی در آن نقش اول را بر عهده گرفته‌اند.

سرانجام ترزا می نخست وزیر بریتانیا که علی‌رغم کوشش های مکرر نتوانسته بود طرح خود را برای برگزیت به تصویب پارلمان انگلیس برساند، هفته گذشته از رهبری حزب محافظه کار کناره‌گیری نمود و جای خود را به بوریس جانسون داد. تاریخ اصلی نهائی شدن برگزیت ۳۱ مارچ امسال بود ولی با توجه به بن بست سیاسی در بریتانیا اینک اتحادیه اروپا این تاریخ را تا ۳۱ اکتوبر سال جاری به عقب انداخته است.

بوریس جانسون پنج هفته پیش در نخستین دور رأی گیری برای ریاست حزب محافظه کار انگلیس پیروز شد. در این رأی گیری مارک هارپر وزیر پیشین، ساجد جاوید وزیر کشور، مت هنکاک وزیر بهداشت، و جر می هانت وزیر امور خارجه کنونی، به اضافه دومنیک راب وزیر پیشین برگزیت، آندرا لیدسام رهبر پیشین مجلس عوام، بوریس جانسون و وزیر امور خارجه پیشین، لوری استوارت و وزیر پیشین کار و مهاجرت، و مایکل گوو وزیر محیط زیست برای جانشینی ترزا می نامزد شدند. همانگونه که گمان می‌رفت خیزش بوریس جانسون برای اشغال قدرت و کنار گذاشتن ترزا می، رهبر حزب لیبرال و همچنین نخست وزیری که در یکی از مهم ترین اهداف حزب محافظه کار، یعنی حصول توافق جدائی از اتحادیه اروپا در پارلمان ناکام مانده است، چندان دور از انتظار نبود. این حرکت جانسون در کنفرانس حزبی نیز مورد استقبال قرار گرفت. موضع تند بوریس جانسون در برخورد با اتحادیه اروپا در میان اعضای حزب محافظه کار که طرفدار برگزیت هستند، محبوبیت فراوانی دارد. اما پیش‌بینی می‌شود که حرکات آینده بوریس جانسون که طرفدار «برگزیت سخت» یعنی به تعبیری خروج بدون توافق از اتحادیه اروپاست، می‌تواند بحران خروج بریتانیا را بیش از پیش تشدید نماید.

بوریس جانسون معتقد است که مذاکرات برگزیت نهایتاً این کشور را به یک مستعمره اروپا تبدیل خواهد نمود. او در یکی از تویتهای خود نوشت: «مسئلاً در پایان مذاکرات به یک توافق دست خواهیم یافت، اما این توافق همچنان بریتانیا را تحت سلطه اتحادیه اروپا نگاه خواهد داشت، چرا که بریتانیا در بازار مشترک اروپائی می‌ماند و بازارهای بریتانیا به ناگزیر از قوانین اتحادیه اروپا تبعیت خواهد نمود». جنس این گفتمان‌ها آشنا به نظر می‌رسد. کلید واژه‌ها نقاط مجزا را بسادگی به یک دیگر وصل کرده و ما را به یک کانون مشخص راهنمایی می‌کند که چیزی بیش از آژیر خطر قدرت گیری شونویسم در انگلستان نمی‌باشد. جالب آن است که مطرح کنیم که این دلگمان جناح راست حاکم، جدای از گفتمان، در پیشینه بسیار دیگری نیز شبیه یک دیگر هستند. بوریس جانسون نیز همانند دونالد ترمپ و ولادمیر زلنسکی سابقه اجرای برنامه های تلوویزیونی و فعالیت های ژورنالیستی داشته است، و زیست سیاسی جانسون نیز همچون همتای امریکائی‌اش سراسر مملو از تناقضات گوناگون بوده است؛ به عنوان مثال جانسون به عنوان وزیر امور خارجه بیش از آن که طرفدار جنگ با سوریه باشد، مخالف آن بود. او حتی در گذشته در رابطه با خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا نیز رفتاری دوگانه از خود نشان داده بود. جانسون بعد از این که سال‌ها اتحادیه اروپا را تحسین کرده و اعلام می‌داشت که وجود اتحادیه

اروپا باعث طولانی ترین صلح پس از پیکس رومانو [۲] می‌باشد، به ناگهان تغییر موضع داده و اعلام نمود که «اتحادیه اروپا، چیزی مانند رؤیای تب آلود ناپلئون و هیتلر بوده و محکوم به شکست است». این اظهارات احمقانه دال بر ناپختگی سیاسی اوست که دست کمی از همتای امریکائی اش ندارد.

بوریس جانسون درنومبر ۲۰۱۷ به کمیته‌ای دروزارت امور خارجه گفته بود که نازنین زاغری، تبعه ایرانی-بریتانیایی که اخیراً درایران دستگیر شده است، تنها یک روزنامه نگار مبتدی بوده که به علت اشتباهی سهوی و روزنامه‌نگارانه توسط مقامات ایرانی به جاسوسی متهم شده‌است، اگرچه این ادعا توسط خود زاغری و همسرش رد شد، و آنان تأکید نمودند که وی تنها به خاطر ملاقات با خانواده اش به ایران رفته نه به عنوان یک روزنامه نگار؛ با این حال سه روز پس از ادای این افاضات توسط جانسون، زاغری به دادگاه فراخوانده شده و اظهارات جانسون به عنوان تأییدی بر آن که زاغری درگیر ساز و کار تبلیغاتی علیه رژیم ایران بوده است مورد محاکمه قرار گرفت.

ظاهراً اقرار به پوشالی بودن قرارداد های طبقاتی که خود دولت‌های سرمایه داری درجهت تحکیم آن تلاش می‌کردند درحال تسری به کل جهان است، اما حرکت‌های فرصت طلبانه اخیر راست گرایان شوونیست جهت کسب مشروعیت میان توده مردم تلاشی مذبحخانه جهت رد این واقعیت است. آنان تلاش می‌کنند که با رسم خط حائل بین خود و سایر بخش های بورژوازی و طرفداری عام از «توده‌های مردم»، جنبش هائی اجتماعی و مهم تر از همه جنبش طبقه کارگر را دچار وقفه و یا حتی انحراف نموده و به سیستم موجود سرمایه‌داری موضوعیت و مشروعیت ببخشند.

شوونیسم جدید در تلاش است که به یک یکپارچگی جهانی دست بیابد. سخنان دونالد ترامپ زمانی که هنوز به سمت ریاست جمهوری ایالات متحده نرسیده بود نیز اثبات این ادعاست. اودریکی از سخنرانی‌های انتخاباتی خود اعلام نمود که: «این خیلی عالی است که مردم انگلیس موفق به پس گرفتن کشور خود شدند.» مارین لوپین رهبر حزب راست گرای جبهه ملی فرانسه که محور برنامه هایش برپاشنه برنامه های شوونیستی همسان با امپریالیسم امریکا می‌چرخد نیز گفته است: «این یک پیروزی برای آزادی است. همان‌طور که سال‌ها تقاضا داشتیم اکنون لازم است که همین همه‌پرسی در فرانسه و دیگر کشورهای اتحادیه اروپا نیز برگزار شود.»

با این احوال می‌توان پیش بینی کرد که بریتانای پسا ترزومی کجا خواهد ایستاد. به نظرمی رسد که بریتانیا با خروج از اتحادیه اروپا و احتمال ضعیف تر شدن پیوند های تجاری با شرکای بزرگ اروپائی یعنی فرانسه و آلمان، حساب ویژه‌ای روی تعمیق روابط با ایالات متحده باز کرده است، چراکه از این طریق هر دو طرف می‌توانند مرادوات تجاری خود را بدون مزاحمت های معمول اتحادیه اروپا جلو ببرند، و همچنین انگلستان قادر خواهد بود که بدون حساب پس‌دهی به اتحادیه اروپا به گسترش مداخلات نظامی و جولان دهی گسترده، با میانجی‌گری میلیتاریسم امریکائی، در منطقه خاورمیانه و سایر بخش های جهان بپردازد. اگرچه به طور مسلم این اقدامات منوط به همسان‌سازی کابینه دولت با سیاست های شوونیستی و همچنین یارکشی انگلیس ها با شرکای اصلی در دوران پسا برگزیت می‌باشد.

انتظار می‌رود که موضع انگلستان در خصوص روابط با ایران نیز پس از تغییرات در هرم قدرت، تغییر یابد. پس از گذشت چندین سال رابطه آرام و کم تنش میان ایران و انگلستان، از یک ماه قبل و در پی توقیف نفتکش ایرانی گریس-۱ توسط دولت جبل الطارق (که زیر نفوذ انگلستان قرار دارد)، و به ویژه پس از آن که ایران از توقیف نفتکش خود به عنوان راهزنی بحری یاد کرد و بریتانیا را به نقض حقوق بین المللی و بحری متهم نمود، روابط دو جانبه بار دیگر دچار لرزش شد. اما ماجرا به همین پرخاش لفظی محدود نماند و چند روز بعد ایران در اقدامی تلافی جویانه نفتکش انگلیس «استینا ایمپرو» را به خاطر عدم رعایت قوانین و مقررات بین المللی بحری در تنگه هرمز توقیف نمود.

سرمایه داری جهانی سکه ای دورویه است که بریک سوی آن چهره دلپذیردموکراسی حک شده و درسوی دیگرچهره دهشتناک شوونیسم وفاشیسم درکمین، فاشیسمی که زیست خود را همواره مدیون چهره شبه دموکراتیک بوده ومی تواند درزمان مقتضی برای نجات کلیت نظام به کارگرفته شود، همانگونه که چهره فاشیستی آن در هیبت المان هیتلری قدعلم نمود و درعرصه جهانی رشد کرد وبحران سرمایه داری دهه ۳۰ را التیام بخشید.

اما به شهادت تاریخ هیچ یک از این تلاش ها نه تنها بهبودی در کلیت جامعه ایجاد ننمود، بلکه شرایط زندگی کارگران و دیگرزحمتکشان را طاقت فرسا ترنمود و باری دیگر براین معنا صحه گذاشت که تنها راه نجات از جهنم کنونی ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی است و مبارزه برای پیروزی سوسیالیسم است. سوسیالیسمی که می تواند با تکیه بر قدرت طبقه کارگر این سکه غلب را که روزگارش مدت هاست به سرآمده، روانه باتلاق تاریخ سازد.

احمد آزادی جو

---

[۱] ترمپ در کاخ سفید/جان بلامی فاستر

[۲] Pax romana